

اصول و قواعد حاکم بر دادرسی دعاوی مدنی

پریسا رضوان^۱، علیرضا رجب زاده^۲

^۱ دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه آزاد اسلامی علوم و تحقیقات (نویسنده مسئول)

^۲ استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه رجا

چکیده

امروزه رسیدگی به دعاوی و فرایند حل اختلاف در محاکم، مطابق با قواعد و اصولی صورت می‌گیرد که در مجموع آیین دادرسی را تشکیل می‌دهند. دادرسی‌ها، تحت سیطره اصول و قواعد معینی ایجاد، جریان و خاتمه می‌یابند. اصول مذکور برای دادرس نقش راهبردی دارند و موضوع اصلی آن‌ها تعیین نقش متقابل اصحاب دعوا و دادرس و تضمین حقوق اساسی طرفین است و این اصول ضامن اجرای عدالت در دادرسی هستند. در واقع اصول دادرسی، قانونگذار را مجاب می‌کند تا در جهت اجرای آن‌ها و جلوگیری از تعرض به آن، اقدام به وضع قواعد در قالب قوانین موضوعه کند. نقش اصول دادرسی در جریان دادرسی دعاوی مدنی در رسیدگی به یک پرونده از آغاز تا پایان آن محسوس است و نمی‌توان از به کارگیری آن در وضع و اجرای قانون آیین دادرسی مدنی چشم‌پوشی کرد. هر دعوا و پرونده حقوقی در چارچوب اصول دادرسی جریان می‌یابد و به قطعیت می‌رسد و این اصول دادرسی است که در قالب قواعد و مقررات، روند رسیدگی به دعاوی را مشخص می‌سازد. بنابراین دعوایی که خارج از اصول مسلم دادرسی رسیدگی شود و منجر به صدور رأی شود هیچگاه تضمین کننده اجرای عدالت و نظم در محاکم نخواهد بود.

واژه‌های کلیدی: اصول، دادرسی، دعاوی، مدنی، دادگاه.

مقدمه

یکی از اصلی‌ترین منابع قانونگذار در وضع قوانین و قواعد موضوعه، اصول حقوقی است. دادگاه‌ها برای تأمین عدالت و حل اختلاف تشکیل و مهمترین نقش را در تحقق اهداف قوه قضائیه دارند و برای اینکه این اهداف بیش از پیش تأمین گردد باید برخی از اصول را رعایت کنند که سلامت رسیدگی و عدالت تصمیمات را از پیش تضمین می‌کند. اصول دادرسی در مواردی که قواعد دادرسی مبهم، ساکت و مجمل‌اند، در اختیار دادرس قرار دارند و در جهت احقاق حق و اجرای عدالت، موجب شناسایی حقوق ناشی از خود برای اصحاب دعوا و دادرس می‌گردد. (برهانی، ۱۴۰۱: ۴۳۲) هنگامی که دعاوی بر پایه و در چارچوب اصول دادرسی رسیدگی شدند مورد استفاده در مجامع علمی و قضایی قرار خواهند گرفت و به مرور به شکل‌گیری یک رویه قضایی منسجم در چارچوب اصول دادرسی کمک خواهد کرد. دادرسی مدنی، تشریفاتی است که مشخص می‌کند افرادی که مدعی حقی برای خود هستند یا اختلافی در امور مدنی با یکدیگر دارند، چگونه می‌توانند این حقوق را به موقع اجرا در آورند. اصول آیین دادرسی می‌تواند در اجرای احکام در دعاوی مدنی تأثیر به سزایی داشته باشد. اصل بی‌طرفی دادرس با سایر اصول دادرسی در جهت نیل به یک دادرسی عادلانه تعامل دارد. (قلعه‌قوند، ۱۳۹۴: ۶) در واقع با نقض برخی اصول دادرسی مانند اصل استقلال دادرس و اصل تناظر می‌توان گفت که بی‌طرفی دادرس نیز نقض شده و رعایت اصول مذکور تا حدودی تعیین کننده رعایت بی‌طرفی دادرس است. قواعد حقوقی، مصادیق اجرای یک اصل به شمار می‌روند و به اصول عینیت می‌بخشند. رویه قضایی وقتی خود را در برابر اصول کلی می‌بیند ناچار به روشن کردن آن می‌شود و در این حال، قواعد حقوقی بیان شده توسط مقنن، راه گشای دادگاه است. هر اصل حقوقی برای آنکه عینیت یابد یا باید در آرای محاکم منعکس شود و یا به صورت قاعده حقوقی در موارد قانونی مورد حمایت قانونگذار قرار بگیرد. بنابراین در این مقاله اصول و قواعد حاکم بر دادرسی دعاوی مدنی را مورد بررسی قرار می‌دهیم. با توجه به ماهیت موضوع، پژوهش حاضر از لحاظ هدف، کاربردی، از لحاظ روش تحقیق، به صورت نظری می‌باشد و روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای بوده و روش تجزیه و تحلیل و جمع‌بندی به صورت توصیفی خواهد بود.

۱- مفهوم اصول، قواعد و دعاوی مدنی

اصول، جمع اصل است و در لغت به معنی ریشه‌ها، پایه‌ها، بنیادها، قواعد و قوانین است. آیین دادرسی هم در لغت، به معنی اصول محاکمات، دستور و روش دادرسی و قوانین و مقرراتی است که برای رسیدگی به دعاوی حقوقی و کیفری باید از طرف دادگاه‌ها و اصحاب دعوا رعایت شود. (عمید، ۱۳۸۴: ۱۹۵) اصول دادرسی از اصول حقوقی‌اند که واجد ویژگی‌های کلی و دایمی بودن، انتزاعی و ارزشی بودن می‌باشند. تشریفات دادرسی از حیث خاستگاه، ماهیت، مبنا و آثار متمایز از اصول دادرسی‌اند.

تمسک به اصول حقوقی در مقام استدلال موجب افزایش ارزش و وزن آن استدلال می‌گردد. تفسیرهایی که مبتنی بر اصول حقوقی دادرسی‌اند بر تفسیرهای غیر اصولی مرجح‌اند. البته آیین دادرسی مدنی تنها با رعایت اصول به هدف خود یعنی نیل به دادرسی عادلانه نخواهد رسید، چرا که در کنار اصول، تشریفات و قواعد شکلی جز لاینفک یک دادرسی عادلانه است. اصول دادرسی راهبردی هستند و با توجه به اینکه اصول دادرسی در متن قانون به طور صریح نیامده‌اند، ولی جهت داشتن اوصاف و ویژگی‌های کلی، دایمی و غیره و از تشریفات دادرسی قابل تمایزند که با این روش می‌توان اصول و تشریفات را متمایز کرد. با توجه به مفاد قوانین و نظریه‌های مشورتی اداره حقوقی و نظر حقوقدانان می‌توان اصول دادرسی را به عنوان بنیان‌های دادرسی، مفاهیم کلی، الزامی و ثابت معرفی نمود که مقررات آمره محسوب می‌شوند. در مورد ضمانت اجرای رعایت اصول دادرسی باید گفت که بعضاً عدم رعایت آن‌ها موجبات نقص رأی را فراهم می‌نماید البته آن هم زمانی که عدم رعایت اصول به درجه‌ای از اهمیت باشد که رأی را از اعتبار بیندازد. در ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی اصول حقوقی به عنوان یکی از منابعی که قضات دادگاه‌ها در موارد سکوت، تعارض و ... قوانین می‌توانند به آن استناد نمایند ذکر گردیده است. در بند ۴ ماده ۲۹۶ قانون فوق‌الذکر، یکی از الزامات در زمان انشای رأی، استناد به اصولی است که بر اساس آن رأی صادر شده است. همچنین در بند ۳ ماده ۳۷۱ نیز عدم رعایت اصول دادرسی و قواعد امره و حقوق اصحاب دعوا در صورتی که به درجه‌ای از اهمیت باشد که رأی را از اعتبار قانونی بیندازد، در نهایت منتهی به نقض حکم یا قرار خواهد شد. اصول آیین دادرسی تا آنجا اهمیت دارد که در سطح بین‌المللی هم، مؤسسه بین‌المللی، برای یکنواخت سازی حقوق خصوصی رم با همکاری مؤسسه حقوق آمریکا در سال ۲۰۰۴ اقدام به تدوین اصول و قواعد آیین دادرسی فراملی نموده‌اند. (غمامی و محسنی، ۱۳۸۶: ۶۸) به عنوان مثال لزوم دادرسی منصفانه به عنوان یک اصل کلی حقوقی شناخته می‌شود که در موضوعات مختلف از جمله ایجاد مراجع دادرسی، نحوه رسیدگی و اجرای احکام نقش مبدأ و برای قانونگذاران به مثابه نقطه عزیمت به سوی ایجاد نظم حقوقی در موضوعات مرتبط با دادرسی و آثار ناشی از دادرسی تلقی می‌شود. از همین اصل کلی، اصولی به عنوان «اصول دادرسی» استخراج شده است؛ مانند اصل تناظر، اصل حقوق دفاعی، اصل علنی بودن دادرسی و همچنین اصل استدلالی بودن دادرسی مندرج در اصل ۱۶۶ قانون اساسی و بسیاری از اصول دیگر که در حقیقت زمینه‌ی اجرای آن «اصل کلی» هستند. در حوزه دادرسی، این اصول جزئی را «اصول راهبردی» نامیده‌اند که خود برآمده از اصول کلی هستند. (شمس، ۱۳۸۳: ج ۲، ۲۲۱)

قواعد آیین دادرسی، بیشتر قوانین شکلی و در عین حال آمره‌اند. البته آیین دادرسی نیز، دارای قواعد ماهوی است که بنیان ساز امور شکلی‌اند که به آن‌ها اصول آیین دادرسی گفته می‌شود. این اصول، عمدتاً از اصول قانون اساسی گرفته شده‌اند و از اصول آمره دادرسی‌اند و توافق برخلاف آن‌ها، مؤثر نیست و کسی حق نقض آن‌ها را ندارد. اصول آیین دادرسی در حقیقت، قواعد مربوط به نظم عمومی است. (شمس، ۱۳۸۵: ج ۱، ۲۲) بر اساس نظر برخی حقوقدانان ایرانی و خارجی قواعد

دادرسی دارای اصالت و پایداری متکی بر اصول و فلسفه خویش هستند. به نظر یکی از استادان حقوق ایران بسیاری از قواعد آیین دادرسی مدنی تضمینات محکمی برای احراز واقع است؛ تا آنجا که در اثر مرور زمان غالب تشریفات دادرسی با این قواعد هماهنگ شده و بر مبنای آن استوار شده است. دادن حق دفاع به مدعی علیه، بی طرفی دادرسی، نسبی بودن اثر حکم، قاعده فراغ دادرسی و اعتبار امر مختوم ... و مانند این‌ها از قواعدی است که به تدریج مورد قبول عموم قرار گرفته است و کم و بیش قانونگذاران را در تدوین سایر موارد رهبری می‌کند. پس این پندار که آیین دادرسی مدنی مبانی و قواعد حقوقی مستقلی ندارد، بیشتر ناشی از ناآگاهی از پایه‌های اساسی این رشته از حقوق است.

مقصود از دعاوی مدنی، آن دسته از دعاوی است که به موجب آن، صاحب حق ادعا دارد که حق قانونی و مشروع وی توسط خواننده یا خواندگان مورد انکار یا تضییع قرار گرفته است. روابط بین اشخاص اجتماع، بر قواعد و مقررات و قوانینی استوار است که آحاد آن اجتماع به آن احترام می‌گذارند و از آن‌ها تبعیت می‌نمایند. حقوق مدنی ایران شامل آن دسته از قوانین و مقررات است که با الهام از عادات و مذهب و اخلاق برای برقراری روابط اجتماعی فی مابین افراد اجتماع وضع شده است و چگونگی این روابط را تبیین می‌کند. این امور، شامل: احوال شخصیه و اهلیت و حقوق ارثیه ازدواج و طلاق و اموال و سایر روابط اجتماعی می‌شود. هنگامی که در بین اشخاص اجتماع تراحم منافع پیش می‌آید و یا ادعا، علیه هم دارند موضوع دعاوی حقوقی مطرح می‌شود و مسئولیت مدنی مردم جلوه‌گر می‌گردد. بی‌تردید مسئولیت مدنی، یکی از مهمترین قسمت‌های حقوق مدنی و دعاوی حقوقی است و مفهوم آن این است که، خسارات وارده به هر شخصی توسط ضرر رسان جبران شود. دعاوی حقوقی در دادگاه‌ها بر اساس اصول و روشی رسیدگی می‌گردد که به آن‌ها آیین دادرسی مدنی گفته می‌شود و عبارتند از: مجموع قواعدی که چگونگی اقامه دعا و ارائه دلایل به دادگاه و همچنین دفاع از حقوق مکتسبه و طرح دعا و ابلاغ به طرفین دعا و تشریفات رسیدگی در دادگاه و صلاحیت دادگاه‌ها و نحوه صدور احکام و شرایط تجدید نظرخواهی و اعتراض به احکام صادره و اجرای احکام را بیان می‌نماید. دعاوی خصوصی ناشی از جرم به منظور جبران ضرر و زیان مادی، معنوی یا از بین رفتن منافع ممکن‌الحصول از سوی بزه‌دیده اقامه می‌شود؛ اما این دعا شامل هر دعوی نیست که منشأ آن جرم باشد؛ زیرا بعضی دعاوی ناشی از جرم، ماهیت کاملاً مدنی دارند، مانند دعاوی طلاق ناشی از رابطه نامشروع. در حقوق فرانسه نیز به نظر می‌رسد دعاوی مدنی که به تبعیت از دعاوی عمومی در دادگاه‌های کیفری اقامه می‌شوند، دارای ماهیت مدنی بوده که برای تحصیل سریع جبران خسارت ناشی از جرم با حداقل هزینه مطرح می‌گردد. موضوع دعاوی خصوصی در معنای عام کلمه، علاوه بر درخواست ضرر و زیان، شامل هزینه دادرسی، اعاده وضع به حال سابق و استرداد اموال حاصل از جرم نیز است. همچنین برای استرداد اموال و اشیاء حاصل از جرم شرایطی شامل موجود بودن عین مال، منقول بودن و امکان تسلیم ضروری است و برای مطالبه آن‌ها نیازی به تقدیم دادخواست نمی‌باشد. دعاوی خصوصی ناشی از جرم در مقایسه با دعاوی عمومی،

نقاط افتراق و اشتراکی دارد و از نظر هدف، مدعی، مدعی‌علیه و صلاحیت با دعوای عمومی، متفاوت است و از منظر منشأ و صلاحیت دادگاه کیفری، به دعوای عمومی، شباهت دارد. (هرمزی و مؤذن زادگان، ۱۳۹۷: ۳۱۸)

۲- کاربرد آیین دادرسی مدنی در دعوای مدنی

مطابق با ماده یک قانون آیین دادرسی مدنی، این مهم مجموعه اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و کلیه دعوای مدنی و بازرگانی در دادگاه‌های عمومی، انقلاب، تجدیدنظر، دیوان عالی کشور و سایر مراجعی که به موجب قانون موظف به رعایت آن می‌باشند به کار می‌رود. به بیان دیگر آیین دادرسی مدنی، تشریفاتی است که مشخص می‌کند افرادی که مدعی حقی برای خود هستند یا اختلافی در امور مدنی با یکدیگر دارند چگونه می‌توانند این حقوق را به موقع اجرا در آورند. بر این اساس، آیین دادرسی مدنی، قواعدی است که اصحاب دعوا اعم از خواهان و خوانده، قضات محاکم و اشخاص وابسته به آن‌ها در امر قضا، در جریان دادرسی از آغاز تا فرجام رسیدگی دادگاه و صدور حکم باید رعایت کنند. منظور از اشخاص وابسته به دستگاه قضایی، مدیران دفاتر، مأمورین اطلاع و اجرای احکام، وکلاء، کارشناسان و مترجمین رسمی هستند. آیین دادرسی فرآیند قانونی با تشریفات رسیدگی به اختلاف یا دعوا را مشخص می‌سازد. وجود این مقررات بیانگر این واقعیت است که افراد نمی‌توانند برای احقاق حق خود و اجرای عدالت به طور شخصی و به میل خود اقدام کنند. اجرای حکم مدنی به عنوان آخرین مرحله دادرسی نیز در حقیقت اجرای آن حق تثبیت شده است که توسط مرجع رسمی انجام می‌پذیرد. (صدرزاده افشار، ۱۳۷۹: ۴۰۴) به طور کلی وقتی دعوایی نزد قاضی مطرح می‌شود و او ملزم به تفسیر یک قاعده حقوقی است، اگر قاعده صریح بوده و خود حاوی یک اصل حقوقی باشد، تذکر اصل مزبور می‌تواند راهگشا باشد، چرا که راهکاری کلی برای دیگر قضات در مواجهه با مسائل مشابه خلق می‌کند. بالعکس اگر قاعده مجمل باشد و تحلیل آن مستلزم تجاوز از اصل حقوقی است، باید قاعده به نحو مضیق تفسیر شود و آن را استثنائی بر اصل تلقی کنند.

۲-۱- اصل تشریفاتی بودن دادرسی

اصول دادرسی متمایز از تشریفات دادرسی‌اند: اصول دادرسی برای اجرای عدالت در دادرسی‌ها دخالت می‌کنند و تشریفات دادرسی برای تضمین نظم حاکم بر دادرسی‌ها به کار می‌روند. با وجود این تشریفاتی بودن دادرسی نیز خود یکی از اصول دادرسی است. اگر چه اصل تشریفاتی بودن دادرسی برای جلوگیری از خودسری قضات ضوابطی را بر جریان دادرسی حاکم می‌سازد، ولی اصول راهبردی دادرسی حتی واضح تشریفات را نیز ملزم می‌سازد با نگرش به این اصول تشریفات را وضع کند. با

این حال، فرهنگ‌های حقوقی به این نتیجه قطعی رسیده‌اند که نظم و تضمین برابری اصحاب دعوا ایجاب می‌کند فرایند رسیدگی به اختلافات مدنی، در چارچوب تشریفات یا فورمالیسم قضایی انجام شود و کمتر فرهنگ حقوقی امروز درباره این روش تردید دارد. روش دادرسی و رسیدگی به اختلافات، آنچنان در تحقق عدالت مؤثر است که اساساً مکاتبی در فلسفه حقوق بر مسائل مربوط به عدالت آیینی و شکلی متمرکز شده‌اند و صرف نظر از ماهیت، به عادلانه کردن قواعد حاکم بر فرایند دادرسی روی آورده‌اند. به تعبیر دیگر، تشریفات موجب رعایت مقتضیات دادرسی عادلانه می‌شود و با ایجاد امنیت قضایی از اعمال متقلبانه طرف فاقد حسن نیت جلوگیری نموده و حتی از خودسری دادرس ممانعت به عمل می‌آورد. (al, 1998:3) قواعد دادرسی تشریفات را نیز باید در چارچوب اصول بنیادین دادرسی تنظیم، اجرا و تفسیر کرد، در غیر این صورت اطاله دادرسی، افزایش هزینه اصحاب دعوا، تکلیف در رسیدگی‌ها و سرانجام تضمین نشدن حقوق ماهوی و بنیادین دادرسی شایع خواهد شد. بر این اساس، می‌توان ادعا کرد که اصل تشریفات بودنی دادرسی یکی از اصول دادرسی در عرصه عدالت آیینی است. ولی، این اصل با لحاظ سایر اصول بنیادین دادرسی همچون، حق دفاع، بی طرفی و تقابل اجرا شدنی است و تشریفات زائد الوصف و پیچیده به خودی خود ارزشی ندارد. بدین ترتیب، نظم و عدالت هر دو، تشریفات و فورمالیسم قضایی حاکم بر فرایند دادرسی را ترسیم می‌کنند و تشریفات بدون اصول عادلانه دادرسی و اصول مزبور بدون تشریفات، راهی به جایی نخواهد برد. (غمامی، ۱۳۸۵: ۲۹۰)

۲-۲- نوشته بودن دادرسی مدنی و شفاهی بودن آن

یکی دیگر از اصول بنیادین دادرسی دعاوی مدنی، بهره گیری از هر دو روش نوشتاری و شفاهی در دادرسی‌هاست. این اصل که خود ناشی از اصل کلی‌تری به نام «اصل تشریفات بودنی رسیدگی» است، در اصل ۱۹ از اصول آیین دادرسی مدنی فراملی در ۴ بند قید گشته است. به موجب بند نخست این اصل «به طور کلی ادعا و مدافعات، درخواست‌های رسمی و استدلال‌های حقوقی اصحاب دعوا ابتدا به صورت کتبی در دادگاه مطرح می‌شوند؛ با این وجود، هر یک از آن‌ها حق دارد استدلال خود درباره مسائل ماهوی و شکلی مهم را به صورت شفاهی نیز بیان کند.» در این بند مشاهده می‌شود هرچند اصل بر مکتوب بودن جریان دادرسی قرار داده شده است، لیکن حق مسلم اشخاص در بهره گیری از بیان شفاهی نیز حفظ شده است به آنان اجازه داده شده است از روشی کارآمد جهت حفظ حقوق خویش بهره ببرند. از لحظه تقدیم دادخواست تا صدور و اجرای رأی، عدالت و نظم ایجاب می‌کند رسیدگی کنندگان اعمال خود را در جریان دادرسی به طور مکتوب در پرونده مضبوط نمایند تا امکان مراجعه مجدد و رسیدگی نظارتی به آن‌ها وجود داشته باشد. نوشته بودن دادرسی علاوه بر اینکه می‌تواند مثبت بی‌طرفی و یا حتی جانبداری دادرس باشد، به طرفین امکان و فرصت دفاع در برابر نوشته‌ها را از طریق پاسخ متقابل، اعتراض و سایر طرق

شکایت از آرا می‌دهد. این تحول در فرهنگ‌های حقوقی که در پی گسترش دانش نوشتن و خواندن در فرهنگ‌های مدنی رشد و نمو یافته است، به نوعی وثیقه اجرای عدالت و نظم در دادرسی است. (Sturner, 2004: 812) با وجود این، کتبی بودن دادرسی مانع حضور طرفین دعوا و بیان موضوعات و ادله نیست. از این رو، طرفین حق دارند یا شخصاً در محکمه حاضر شوند و یا برای بیان استدلال‌ها و گفته‌های خود از وکیل استفاده کنند و یا اینکه مختار هستند لوایحی ارسال دارند و حق حضور خود را اسقاط نمایند.

۲-۳- بی‌طرف بودن قواعد دادرسی

مقصود از بی‌طرفی قواعد دادرسی این است که مقررات دادرسی باید به نحوی تنظیم شوند که برای هیچ‌یک از متداعیین از لحاظ رنگ پوست، دین، مذهب، عقیده و جنس و هر عاملی که ممکن است بشر در جهت سو استفاده از آن و تحقیر نوع بشر استفاده کند بی‌طرف باشد. این نوع از بی‌طرفی یکی از مصادیق برابری اشخاص در جامعه است. وانگهی، این بی‌طرفی بدین معنا نیز هست که قواعد دادرسی باید در سراسر قلمرو یک کشور یکسان باشند و یکسان اجرا شوند که به غیر محلی بودن قواعد دادرسی یا سراسری بودن آن معروف است. به تعبیر دیگر، بی‌طرفی قواعد دادرسی بدین معنا است که قواعد دادرسی غیر سیاسی هستند. لزوم رفتار مساوی و برابری آیینی طرفین در دادرسی از نتایج ضرورت برابری اشخاص در اجتماع است و در حقوق دادرسی این مهم از اصل بی‌طرفی دادرسی استنتاج می‌گردد و در اکثر نظام‌های حقوقی اصلی اجباری برای دادرسی است. (جنیدی، ۱۳۷۶: ۱۳۴) از سوی دیگر قواعد دادرسی باید نسبت به حقوق ماهوی مبنای دادرسی و دعوا نیز بی‌طرف باشند که به آن فرا ماهوی بودن قواعد دادرسی می‌گویند. بی‌طرفی نسبت به حقوق ماهوی بدین معناست که بر معنای هر ماهیتی که مبنای دعوا است، شیوه و فرایند دادرسی اصولاً نباید تغییر کند؛ خواه، دعوا ناظر به مالکیت باشد و خواه سند تجاری و غیره. از این منظر قواعد دادرسی با قواعد منطق صوری قابل قیاس‌اند چه هر دو به شکل نظر دارند. برابری اصحاب دعوا هر چه قدر حائز اهمیت باشد بدون توجه به برابری قواعد دادرسی قابل تحقق نیست. به عنوان مثال ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی که برای اجرای اصل برائت سوگند مدعی علیه را بر او تحمیل می‌کند، موجب ترجیح خواهان بر خوانده است و از این حیث بی‌طرف نیست. بنابراین اصل بی‌طرفی مفهومی مجزا از اصل استقلال دارد و لزوم بی‌طرفی دادرسی را برای تضمین اجرای عدالت در دادرسی و استقلال وی را به جهت احساس اجرای عدالت ضروری دانسته‌اند. بی‌طرفی دادرسی صرفاً به رفتار و عملکرد دادرسی در حین دادرسی می‌پردازد و به وضعیت دادرسی قبل و بعد از دادرسی توجهی ندارد و در حین دادرسی، دادرسی به عنوان شخص معینی که به کار حق‌گزاری منصوب شده است، باید بی‌طرف باشد و از شخص یا اشخاص معین دیگری که در دادرسی ذینفع هستند جانبداری نکند، به بیان ساده دادرسی باید گرایشی به اطراف دعوا نداشته

باشد. (غمامی و محسنی، ۱۳۸۶: ۵۴) از جمله قواعد دادرسی مستنبط از اصل بی‌طرفی، قاعده منع تحصیل دلیل است. زیرا اثبات وقایع مؤثر در دعوا با دو طرف است، عدالت ایجاب می‌کند که دادرس در این زمینه بی‌طرف باشد، به بیان دیگر بی‌طرفی لازمه تقوای دادرس در حق‌گزاری است.^۱

۳- تأثیر تفسیر اصول دادرسی در دعاوی مدنی

اصول دادرسی از دو جهت می‌تواند به کمک رویه قضایی در تفسیر آرا برآید؛ نخست هنگامی است که قاضی با الهام از اصول دادرسی در مقام تفسیر قواعد و مقررات دادرسی بر می‌آید و با رأیی که صادر می‌کند، چه بسا رویه‌ای را ایجاد یا آن را تثبیت می‌کند و دوم زمانی است که آرای متفاوتی در مسأله حقوقی مشابه از دادگاه‌ها صادر شده است و هیأت عمومی دیوان عالی کشور، با یاری جستن از اصول دادرسی و تفسیر مناسب از آن‌ها، اقدام به صدور آرای وحدت رویه می‌نمایند.

۳-۱- اصل حاکمیت

یکی از اصول مسلم دادرسی، اصل حاکمیت اصحاب دعاوی مدنی است. این اصل متضمن سه عنصر اساسی است و در نتیجه سه قاعده کلی از آن به دست می‌آید؛ قاعده ابتکار عمل اصحاب دعوا در شروع و پایان دعوا، قاعده اختصاص امور موضوعی به اصحاب دعوا و امور حکمی به دادگاه و قاعده منع تعدی از خواسته و تغییر آن. در واقع این اصل به معنای حاکمیت اراده اصحاب دعاوی مدنی است و این اراده در قالب درخواست‌های آن‌ها تجلی می‌یابد.

۳-۲- آرای وحدت رویه

در مواردی ممکن است ماده‌ای مبهم باشد و یا موجب برداشت اشتباه قضات از آن شود که لازم است با مراجعه به اصول مسلم دادرسی به تفسیر صحیح این ابهام پرداخت و در چارچوب اصول دادرسی به تفسیری مناسب دست یافت. یکی از اصول مسلم حقوقی و دادرسی که در ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ به آن اشاره شده، اصل برائت است. یکی از مهمترین قواعد دادرسی ناشی از این اصل آنست

^۱ - ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «در کلیه امور حقوقی دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوا، هر گونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد انجام خواهد داد.»

که خواهان در محل اقامت خوانده اقامه دعوا می‌کند. تمسک به این اصول در مقام تفسیر قضایی، نه تنها موجبات رسیدگی عادلانه را فراهم می‌کند، بلکه به دلیل ارزش والایی که در مقام استدلال به استناد کننده و به استناد و استدلال او می‌دهند، موجب رضایت خاطر مراجعه‌کنندگان به دستگاه قضا می‌گردند. از سوی دیگر این اصول، دادرس را در چارچوبی قرار می‌دهند که توجیه کننده مشروعیت کار او می‌باشند.

۴- اصول مهم مرتبط با تعیین کیفیت دادرسی در دعاوی مدنی

معقول و متعارف بودن زمان و هزینه‌های طرح دعوی مدنی، از جمله شاخص‌های کیفیت دادرسی است که موجب افزایش کارآمدی فرآیند دادرسی می‌شوند. در مقابل نیز طولانی بودن روند دادرسی و بالا بودن هزینه‌های رسیدگی از جمله آسیب‌ها و معایب یک نظام حقوقی است که چهره عدالت را در میان اشخاص یک جامعه نامطلوب می‌نماید. (الماسی و حبیبی درگاه، ۱۳۹۱: ۴۷) اصل رسیدگی در مهلت معقول و در بیان سلبی آن، جلوگیری از اطاله ی دادرسی بدین معناست که از زمان اقامه دعوا که همان تاریخ تحویل دادخواست است تا قطعی و یا حتی نهایی شدن رأی، یک دوره زمانی معقول و متناسب طی شود و از طرفی دیگر حق مورد ادعا از سوی خواهان در گذر این فرآیند دادرسی، مطلوبیت خود را نسبت به لحظه اقامه دعوا از دست ندهد. در مقابل نیز خوانده امکان دفاع از خود را به نحو مطلوب داشته و کاستی یا فزونی مدت دادرسی تأثیری بر له یا علیه وی نداشته باشد. بررسی فرآیند دادرسی از ابتدا تا انتهای آن از دو منظر عام و خاص مورد توجه است؛ از منظر خاص، صحت دادرسی معطوف به قواعد قانونی و قضایی است و از منظر عام به تمامی عوامل مؤثر در روند رسیدگی به یک دعوی حقوقی توجه می‌شود. سه عامل بر اطاله دادرسی تأثیر گذارند؛ عامل نخست قانون حاکم بر دعواست، اعم از ماهوی و یا شکلی. عامل دوم قاضی است و در نهایت اصحاب دعوا عنصر بعدی هستند. اصل هفتم از اصول آیین دادرسی مدنی فراملی نیز در دو بند به اصل سرعت در اجرای دادرسی نظر داشته و در بند اول بیان شده است: «دادگاه باید اختلاف طرفین را در مدت زمان متعارف حل و فصل کند.» در بند دوم این اصل نیز از امکان ارائه یک برنامه زمانی توسط دادگاه با همکاری اصحاب دعوا سخن گفته شده است. زمان و هزینه، دو عامل مهم در تشخیص عادلانه بودن دادرسی‌اند که البته این دو از نظریه‌های مهم دادرسی عادلانه مدنی تلقی می‌شوند. در حقوق ایران با توجه به مواد ۵۱۵ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی هزینه‌ها و خسارات دادرسی اصولاً بر عهده محکوم علیه است و وی ملزم به جبران این هزینه‌ها و خسارات است.^۲ بند ۳ ماده ۲۴ اصول آیین

^۲ - ماده ۵۱۵ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «خواهان حق دارد ضمن تقدیم دادخواست یا در اثنای دادرسی و یا به طور مستقل جبران خسارات ناشی از دادرسی یا تاخیر انجام تعهد یا عدم انجام آن را که به علت تقصیر خوانده نسبت به اداء حق یا امتناع از آن به وی وارد شده یا خواهد شد، همچنین اجرت المثل را به لحاظ عدم تسلیم خواسته یا تاخیر تسلیم آن از

دادرسی مدنی فراملّی، به صلح و سازش میان اصحاب دعوا و امکان تصمیم گیری در مورد هزینه‌های دادرسی با توجه به امتناع نامعقول و نامتعارف یک طرف در همکاری پرداخته و اصل ۲۵ نیز به طور کامل در بند ۳ به هزینه‌ها و خسارات حاصل از دادرسی اشاره کرده است.

۵- نقش متقابل اصحاب دعوا و قاضی در دعاوی مدنی

بررسی اصول مربوط به نقش اصحاب دعوا در دادرسی از اصلی به عنوان اصل حاکمیت اصحاب دعوای مدنی یاد می‌شود که خود حاوی سه قاعده است؛ قاعده ابتکار عمل اصحاب دعوا در شروع و پایان دعوا، قاعده اختصاص امور موضوعی به اصحاب دعوا و امور حکمی به دادگاه و قاعده منع تعدی و تفریط از خواسته و تغییر آن. (پوراستاد، ۱۳۸۷: ۹۷) از طرفی در بررسی اصول و قواعد مربوط به نقش دادرسی، از تکلیف دادگاه در بررسی جهات موضوعی و یافتن جهات حکمی و تکالیف و اختیارات مربوط به کنترل محدوده اختیارات اصحاب دعوا در چگونگی بهره‌گیری و اعمال اصول و قواعد معرفی شده سخن به میان می‌آید. اصل تناظر نیز به عنوان یکی از اصول بنیادین دادرسی که مربوط به اطلاع خوانده از دعوای اقامه شده علیه او و تبادل اسناد، ادله و جهات بین طرفین دعوا در زمان مناسب است، ذیل عنوان اصل حقوق دفاعی مطرح می‌گردد. این اصل ایجاب می‌نماید که اصحاب دعوا بتوانند تمام آنچه را که در رسیدن به خواسته‌های خود و کشف واقع لازم و مفید می‌دانند اعم از ادعاها، ادله و استدلالات، به آگاهی قاضی برسانند و در عین حال امکان آگاهی از آنچه رقیب در این خصوص ارائه نموده و نیز فرصت مورد مناقشه قرار دادن آنها را داشته باشند. در دعاوی حقوقی، دادگاه به طور مستقل نمی‌تواند رسیدگی به یک اختلاف حقوقی را آغاز کند و این امر منوط به درخواست ذی نفع می‌باشد. برخلاف دعاوی کیفری که دادستان به نمایندگی از جامعه در برخی جرایم صرف نظر از شکایت و خواست شاکی، آغازگر رسیدگی به جرم است در دعاوی حقوقی، این خواست و اراده،

باب اتلاف و تسبیب از خواننده مطالبه نماید. خواننده نیز می‌تواند خسارتی را که عمداً از طرف خواهان با علم به غیر محق بودن در دادرسی به او وارد شده از خواهان مطالبه نماید. دادگاه در موارد یادشده میزان خسارت را پس از رسیدگی معین کرده و ضمن حکم راجع به اصل دعوا یا به موجب حکم جداگانه محکوم علیه را به تادیه خسارت ملزم خواهد نمود. در صورتی که قرارداد خاصی راجع به خسارت بین طرفین منعقد شده باشد برابر قرارداد رفتار خواهد شد.

تبصره ۱- در غیر مواردی که دعوای مطالبه خسارت مستقلاً یا بعد از ختم دادرسی مطرح شود مطالبه خسارت‌های موضوع این ماده مستلزم تقدیم دادخواست نیست.

تبصره ۲- خسارت ناشی از عدم النفع قابل مطالبه نیست و خسارت تاخیر تادیه در موارد قانونی قابل مطالبه می‌باشد.»

توسط ذی نفع یک دعوای حقوقی از دادگاه خواسته می‌شود.^۳ طبق قاعده ابتکار عمل اصحاب دعوا در پایان دعوا رسیدگی به طور عادی با رأی دادگاه اعم از حکم یا قرار پایان می‌یابد، لیکن اصولاً اصحاب دعوا طبق قاعده ابتکار می‌توانند قبل از صدور رأی به دعوای مطرح شده پایان دهند. البته قاعده ابتکار عمل اصحاب دعوا چه در آغاز و چه در پایان دادن به دادرسی نسبت به هر دو طرف دعوا مطلق نیست. در واقع میان توانایی طرفین اختلاف به آغاز رسیدگی و پایان دادن به آن تعادل دیده نمی‌شود. ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی در سه بند و در ۴ حالت امکان پایان دادن به دادرسی را توسط اصحاب دعوا پیش بینی کرده که البته بند اول و دوم و قسمت دوم بند سوم این ماده مختص به اختیار مستقل خواهان در پایان دادن به دادرسی است و قسمت نخست بند سوم این ماده توافق هر دو طرف دعوا را در پایان دادن به رسیدگی لازم می‌داند و این دیگر حالتی است که جدای از سازش، اراده خوانده مؤثر در پایان دادن به رسیدگی است.^۴ همچنین یکی از مواردی که دادگاه توافق هر دو طرف دعوا را در پایان دادن به دادرسی لازم می‌داند حصول سازش میان طرفین است.^۵ طبق بند ۵ ماده ۱۰ اصول آیین دادرسی مدنی فراملی: «طرفین حق دارند که در هر زمانی به خواست خود، به موجب استرداد دعوا، تسلیم به دعوا یا سازش، به تمام یا بخشی از دادرسی پایان یا آن را تغییر بدهند. خواهان نمی‌تواند در صورت ورود زیان به طرف مقابل، به طور یکجانبه به دعوا پایان یا آن را تغییر دهد.» لازم به ذکر است قاعده ابتکار عمل خصوصی اصحاب دعوا در شروع دعوا با استثنائاتی همچون ورشکستگی و مواردی در امور حسبی همراه است. همانطور که اموری چون ورشکستگی و مواردی در امور حسبی استثناء قاعده ابتکار عمل خصوصی اصحاب دعوا در شروع دعوا محسوب می‌شود، از آن جهت که در این موارد خواست و اراده اصحاب دعوا نمی‌تواند منجر به پایان دادن به دادرسی شود و به دلیل نظم و الزامات عمومی و حفظ حقوق اشخاص ذی نفع این حق از

۳- ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند، مگر اینکه شخص یا اشخاص ذی نفع یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشند.»

۴- ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «استرداد دعوا و دادخواست به ترتیب زیر صورت می‌گیرد: الف- خواهان می‌تواند تا اولین جلسه دادرسی، دادخواست خود را مسترد کند. در این صورت دادگاه قرار ابطال دادخواست صادر می‌نماید. ب- خواهان می‌تواند مادامی که دادرسی تمام نشده دعوای خود را استرداد کند. در این صورت دادگاه قرار رد دعوا صادر می‌نماید. ج- استرداد دعوا پس از ختم مذاکرات اصحاب دعوا در موردی ممکن است که یا خوانده راضی باشد و یا خواهان از دعوای خود به کلی صرف نظر کند. در این صورت دادگاه قرار سقوط دعوا صادر خواهد کرد.»

۵- ماده ۱۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «در هر مرحله از دادرسی مدنی طرفین می‌توانند دعوای خود را به طریق سازش خاتمه دهند.»

اشخاص سلب شده است، این امور نیز استثنائات قاعده ابتکار عمل خصوصی اصحاب دعوا در پایان دادن به دادرسی تلقی می‌شوند. منظور از طرح استثناء در این بحث، مواردی است که دادگاه اختیار دارد رأساً بدون آنکه طبق روال طبیعی رأی قاطعی صادر نماید به دادرسی پایان دهد. در یافتن این استثناء در زمینه فراملی می‌توان به بند ۱ اصل ۱۵ از اصول آیین دادرسی مدنی فراملی اشاره کرد: «حکم به رد دعوا اصولاً علیه خواهانی صادر می‌شود که، بدون جهت قانونی از ادامه دادن به دادرسی خودداری کند. پیش از اعلام چنین رأیی دادگاه مکلف است به صورت معقول و متعارف به خواهان موضوع را اطلاع دهد.» یکی از مهمترین مسائلی که در دادرسی دعاوی مدنی مطرح است و در واقع مبنای رسیدگی و صدور رأی را توجیه می‌کند، عناصر موضوعی و حکمی دعوا می‌باشند. منظور از عناصر موضوعی و یا به عبارتی دیگر جهات موضوعی هر آن چیزی است که در واقعیت، اعم از مادی یا اعتباری رخ داده است و بر مبنای آن رویداد، خواهان به طرح دعوا اقدام می‌کند. در مقابل منظور از جهات حکمی، اثر حقوقی است که بر آن رویداد مادی یا اعتباری، بار می‌شود. دادگاه برای رسیدگی به دعوا و صدور حکم می‌بایست به طور کامل بر موضوع دعوا شناخت و اشراف داشته باشد و پس از احراز کامل موضوع، نسبت به تعیین تکلیف دعوا اقدام کند. اثبات جهات موضوعی دعوا حق و تکلیف طرفین دعوا در برابر دادگاه است که در واقع یکی از آثار اصل تسلط دعوا بر جهات موضوعی دعوا قلمداد می‌شود. به طور کلی برای حل دعوا در دادرسی سه مرحله طی می‌شود؛ احراز امور موضوعی یا همان واقع، تعیین جهات حکمی دعوا و در نهایت صدور رأی که همان نتیجه این فرآیند است. هنگامی که با خواست خواهان، دعاوی مدنی آغاز می‌شود، وی در همان ابتدا موظف است ضمن تعیین موضوع دعوا، خواسته‌ی خود را نیز به طور دقیق مشخص نماید و طرف دعاوی خود را نیز معرفی کند. اصل بر اینست که این عناصر دعوا تا پایان دادرسی ثابت خواهند ماند و البته دادرس نیز موظف به حفظ این عناصر دعوا از تغییر است.

نتیجه‌گیری

مهمترین نقش اصول حقوقی دادرسی، خاصیت راهبردی آن‌ها در مقام اجرای قوانین است که به نحو مطلوب و واضح در مقام ارائه تفسیر قضایی نمود پیدا می‌کند. استناد به اصول دادرسی، بیانگر گرایش مراجع قضایی برای رسیدن به تداوم و هماهنگی سیستم حقوقی است. اعتقاد محاکم یک کشور به اصول دادرسی، یک جریان ثابت و فنی را از سوی قضات به جامعه حقوقی تحمیل می‌کند. هیأت عمومی دیوان عالی کشور نیز قطعاً در مواجهه با آرای متضاد، رأیی را به عنوان وحدت رویه می‌پذیرد که از این اصول مسلم دور نباشد. در هر صورت، باید اصول دادرسی را بنیان‌ها و نهادهایی دانست که بر مقررات حاکمیت داشته و مواد قانونی منبعث از آن‌ها می‌باشند؛ این‌ها اصولی بنیادی‌اند که نمودار مفاهیم کل عدالت در حل و فصل دعاوی است. مانند اصل بی طرفی دادرس، اصل علنی بودن دادرسی و اصل جلوگیری از صدور آراء معارض؛ و این در حالی است که به رغم آن که

تشریفات دادرسی نیز در اجرای عدالت موثرند، درجه تأثیر آن‌ها بر آراء، به مانند اصول بنیادین دادرسی نبوده و عدم رعایت آن‌ها، بی اعتباری رأی را موجب نمی‌شوند. ترتیب اصول دادرسی از حیث خاستگاه، ماهیت و مبنا و آثار متمایز از تشریفات دادرسی است. اصول حقوقی حتی قانونگذار را در وضع تشریفات دادرسی کارا، مؤثر و قابل فهم راهنمایی می‌کند و نمی‌شود تشریفات را طوری طراحی کند که مخالف حقوق بنیادین اصول دادرسی باشد. بنابراین مقررات آیین دادرسی مدنی از اصول دادرسی، قواعد دادرسی و تشریفات دادرسی تشکیل می‌شود و قواعد دادرسی از اصول دادرسی منتج می‌شوند که زمینه‌ساز اجرای اصول دادرسی است.

منابع

- برهانی، بلقیس (۱۴۰۱)، اصول و قواعد حاکم بر دادرسی مدنی در حقوق ایران و فرانسه، فصلنامه تمدن حقوقی، دوره ۵، شماره ۱۱.
- پوراستاد، مجید (۱۳۸۷)، اصل حاکمیت اصحاب دعوای مدنی، مجله مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۳۸، شماره ۳.
- جنیدی، لعلیا (۱۳۷۶)، قانون حاکم در داوری‌های تجاری بین‌المللی، چ ۱، تهران: نشر دادگستر.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۳) آیین دادرسی مدنی، دوره پیشرفته، چ ۲، ۵، تهران: انتشارات دراک.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۵) آیین دادرسی مدنی، چ ۱، ۱۱، تهران: انتشارات دراک.
- صدرزاده افشار، سید محسن (۱۳۷۹) آیین دادرسی مدنی و بازرگانی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، چاپ پنجم، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- عمید، حسن (۱۳۸۴) فرهنگ فارسی یک جلدی عمید، چ ۳۳، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- غمامی، مجید (۱۳۸۵) اصول تضمین کننده عملکرد دموکراتیک در دادرسی و اصول مربوط به ویژگی‌های دادرسی مدنی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۷۴.
- غمامی، مجید و محسنی، حسن (۱۳۸۶) اصول آیین دادرسی مدنی فراملی، چ ۱، تهران: انتشارات میزان.
- قلعه‌قوند، حامد (۱۳۹۴) اصول و قواعد حاکم بر دادرسی دعوای مدنی در ایران و نظام‌های حقوقی (کامن لا و رومی - ژرمنی)، چ ۱، تهران: نشر دا.
- الماسی، نجاد علی و حبیبی درگاه، بهنام (۱۳۹۱)، درآمدی بر کیفیت دادرسی در فرآیند دادرسی کارآمد، مجله دیدگاه‌های حقوق قضایی، دوره ۱۷، شماره ۵۸.
- هرمزی، خیرالله و مؤذن زادگان، حسنعلی (۱۳۹۷) ماهیت و آثار طرح دعوای مدنی در محاکم کیفری، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، سال ششم، شماره ۲۲.
- couchez et al, Geard, Jean-Pierre Langlande, Daniel Lebeaue, (۱۹۹۸), Pricedure Civile, Paris: DALLOZ.
- Sturner, Rolf, (2004), Procedural justice, southern California Law Review, VOL 78, Available at:www.ssrn.com